

سوره

ماهنامه شماره ششم - اسفندماه ۱۴۰۴



هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي
قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا
إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ

اوست آن که آرامش را در دل‌های
مؤمنان نازل کرد تا ایمانی برایمان
خود بیفزایند.

فتح - ۴

شهرستان جوان حامنه

ماهنامه شماره ششم - اسفندماه ۱۴۰۴

تشریح دانشجویی رسا

صاحب امتیاز: بسیج دانشکده پزشکی دانشگاه

علوم پزشکی تهران

مدیر مسئول: محمدمهدی خوش‌نما

سرمدیر: فاطمه گوینده، محمدمهدی خوش‌نما

صفحه‌آرایی و گرافیک: فاطمه محسنی

ویراستار: زهرا طالبی

سخن سردبیر

حوادث ریز و درشتی که دست تقدیر در دفتر تاریخ نوشت، اسفندماه را مانند یک سال برایمان طولانی کرد. همیشه عبارت «پیچ تاریخی» را شنیده‌بودیم و حالا آن را بیشتر با بندبند وجود احساس می‌کنیم. در میان هیاهوی این دنیای دنی، ما اما سرمان را بالاتر می‌گیریم که در این جغرافیا متولد شدیم و در این زمان قدم به زندگانی گذاشتیم تا با چشم سر، اعتلای دین و مذهبمان و عظمت و شکوه میهنمان را ببینیم. نشریه‌ی رسا، تنفس در این مکان و زمان را مغتنم می‌شمارد و سعی دارد تا اندکی از آنچه که باید، به ویژه از اسفندماه پراتفاق را، بر روی کاغذ بیاورد؛ امید است که مقبول بارگاه الهی، تحت نظر لطف حضرت صاحب‌الامر(عجل‌الله فرجه) و مورد تحسین شهدای راه حق و حقیقت، بالآخر رهبر شهیدمان(رضوان الله‌علیه) واقع شود.





به قلم فاطمه ساکی

ماهنگاشت بسیج دانشکده پزشکی این بار، از اسفند روی آتش؛

هایمان زنده نگه داریم. همچنین در میانه‌ی میدان رزم، «تاب آوری» را بررسی کردیم تا بدانیم چگونه در برابر سختی‌ها قامت خم نکنیم. با معرفی رهبر معظم انقلاب توسط خبرگان ملت، بیعت‌نامه‌ای با ایشان آماده شد تا پیمان وفاداری‌مان را تجدید کنیم. گزارش تصویری تشییع شهدا و حماسه‌ی روز قدس نیز از فعالیت‌های پایگاه ما بود. «تاریخ نگار» به عنوان یکی از درس‌های مهم این ماه، که به تحلیل جنگ احزاب و تشابه آن با مسائل امروز می‌پردازد، پنجره‌ای نو به سوی درک عمیق‌تر وقایع برایمان باز کرد. و سرانجام «فانوس»، با موضوع بیانات امام شهید، نوری شد بر اندیشه‌های ژرف ایشان.

این اسفند، ماه سنگرها بود، ماه درس‌های ماندگار، ماه همدلی و استقامت، ماه ایمان و امید...

از همبستگی، روحی تازه یافت. در این گذرگاه دشوار، همدلی از همیشه پررنگ‌تر شد. جلسات جمع‌خوانی سوره‌ی فتح، قوت قلب جمع‌مان شد و حلقه‌های کتاب‌خوانی، متناسب با شرایط جدید فصل نوینی را آغاز کردند. کتاب‌های «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» و «تفسیر سوره‌ی ممتحنه»‌ی رهبر شهید انقلاب، جانی تازه گرفت و چراغ راه اندیشه‌هایمان شد. در ادامه‌ی این مسیر، استاد سراج در میدان اندیشه، با جلسه‌ی بررسی تحولات اخیر، افق‌های تازه‌ای را پیش رویمان گشود. با شهادت امام خامنه‌ای (رضوان الله تعالی علیه) و آغاز جنگ، بیانه‌ای تنظیم شد تا صدای رسای پایگاه پزشکی، در این دوران پرتلاطم، گم نشود. به عنوان نشریه‌ی سیاسی، «چتر خبری» را برای تحلیل وقایع اخیر گشودیم. پویش ارسال عکس از حضور حماسی ملت ایران، سند زنده‌ای شد بر اقتدار مردمی که ایستادگی را انتخاب کرده بودند. ویژه‌نامه‌ی «رسا» تقدیم شد به رهبر شهیدمان، تا یاد و نامش را در دل

اسفند برای ما با تجمعاتی در صحن دانشگاه شروع شد؛ تجمعاتی که با قصد عزاداری برای شهادت مظلومانه‌ی فرزندان این خاک به دست منافقان داخلی در دی‌ماه، در نظر گرفته شده بود... اما در میان این شور عزاداری، غمی دیگر بر دل‌مان نشست. شعله‌های آتش، نه بر دشمن واقعی، که بر پرچم مقدس کشورمان افروخته شد؛ و خشونت و اهانت دانش‌جویانمان، همراه ناجوانمردانه‌ی راه حقیقت گشت. با این حال، سنگر دانشگاه، همچنان به دست دانشجویان باغیرت و وطن‌دوست، استوار ماند. آن زمان، همه چیز در مدار پاسداری از دانشگاه می‌چرخید؛ کسی نمی‌دانست قرار است بغضی چنین سنگین، برسینه‌ی هایمان بنشیند... با شروع جنگ تحمیلی علیه کشور عزیزمان، غمی جانکاه، عمیق‌ترین اندیشه‌ها را درگیر کرد. در راه پاسداری از آرمان‌ها، عزیزترین خود را از دست دادیم. شهادت امام و رهبرمان، حجت را بر همگان تمام کرد و پایگاه ما، در فضایی

آنجا که عقاب پر بریزد

– به قلم آرکان

سجیل‌ها در راه و خرمشهرها
در دستور کار!

به چه افتخار می‌کنید؟ به
جنایت‌های خونینتان؟ تمام
ابهت و قدرتتان که شالوده
اش تفکر حاکم در جزیره‌ی
بدنام اپستین است، همین
بود؟ ۴۳۵؟ ناو آبرهام
لینکلن؟! پایگاه‌های نظامی
تان؟ پهبادهای رادارگریزتان؟
ما اما به شهادت افتخار
می‌کنیم!

ما به جان دادن برای ایران
و اسلام، افتخار می‌کنیم.
به همان چیزی مفتخریم
که شما از آن در هراسید!
که ما با مرگ،
نمی‌میریم؛
زنده‌تر می‌گردیم!

ایران سرزمین عجیبی است؛
و ما، مردمانش، منشأ
شگفتی‌ها و مبدأ حماسه
های بی‌تکراریم که تاریخ را
بارها بهت‌زده و حیران کرده
است.

جنگ را آغاز کردید و این در
سرگذشت هزاران‌ساله‌ی
ایرانیان، چیز تازه‌ای نبود که
ما را دچار وحشت و
سرگردانی کند.
جهان منتظر این ایستادگی
نبود!

و شما در اندیشه‌ی این
مقاومت نبودید!

چه می‌پنداشتید؟
خیال می‌کردید به‌سادگی
رهایتان می‌کنیم؟
هنوز ما را نشناخته‌اید که به
مخپله‌ی نخستان‌طور کرد
که تسلیمتان می‌شویم؟
هیئات!

زبان‌های شعله‌ی آتش
خون‌خواهی رهبرمان تار و
پودتان را دریده و شما در
عجب که مگر هنوز ادامه
دارد؟ در تعجبید که مگر هنوز
راه رهبرمان ادامه دارد؟
ما هنوز انتقام قطره‌قطره
خون‌کودکان میناب را نگرفته
ایم.

ما هنوز تقاص جوانان رشید
دنا را نگرفته‌ایم.

ما هنوز شما را برای تک
تک لاله‌های سرخی که از
دشت ایران چیدید، تنبیه
نکرده‌ایم.

مارا با شما حالا حالاها
پیکار است! ما با شما، به
معنای واقعی کلمه،
پدرکشتگی داریم!



• הקריה למחקר גרעיני - נגב •

شب‌های قدر ایران

به قلم نرگس خاکساریان

ماه رمضان از آن ماه‌هایی است که خدا کم‌کم در آسمان را باز می‌کند تا برسد به نهایت خودش یعنی شب قدر.

که آن شبی است که همه درهای آسمان به روی زمین باز می‌شود و این فوج فوج ملائک هستند که از آسمان به زمین می‌آیند. اما مگر شب قدر چه شبیست؟ یا اصلاً چه فرقی با بقیه‌ی شب‌های ماه رمضان و باقی شب‌های سال دارد که خداوند بخواهد در وصفش یک سوره در قرآن کریم آورده باشد؟

شب قدر شبی است که در آن خداوند مهربان تقدیر یک سال آدمی را رقم می‌زند.

ما هر سال شب‌های قدر حتی وقتی خیلی هم می‌خواستیم

آداب دعا کردن را رعایت کنیم، اول برای دیگران دعا می‌کردیم بعد خواسته‌های خودمان را از خداوند می‌خواستیم. البته برای ظهور هم دعا می‌کردیم ولی انگار این تنها زبان بود که اللهم عجل لولیک الفرج می‌خواند و دل‌گشایش خود را جای دیگر می‌یافت.

اما امسال فرق می‌کرد. امسال هیچ چیز مثل گذشته نبود. امسال آقایمان دیگر نبود. در این «دفاع مقدس» هزاران شهید داده بودیم و ایران عزیزمان شده بود آینه‌ی تمام عیار جلوه‌ی حق مقابل باطل. امسال جنس دعاهایمان فرق می‌کرد و خیلی اجتماعی‌تر بود. خیلی عمیق‌تر بود. خیلی به ذات حقیقی دینمان، اسلام، نزدیک‌تر بود.

شاید به همین خاطر بود که گفتند شب‌های قدر جمهوری اسلامی ایران، امسال با شب‌های قدر ماه رمضان مقارن شده است. امسال درگیر جنگی شدیم که آینده را تغییر خواهد داد. امسال همه در کنار هم زیر آسمان، سقف خدا، دعا کردیم که خدایا تقدیر یک سال ایران عزیز، انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی را زیبا بنویس.

بیشتر دعا کردیم برای انقلاب و برای چیزی که هدف آن بوده، یعنی پیروزی جبهه حق. بیشتر فکر کردیم به آرمان‌های انقلاب اسلامی و بیشتر برای آمدن مولایمان دعا کردیم.

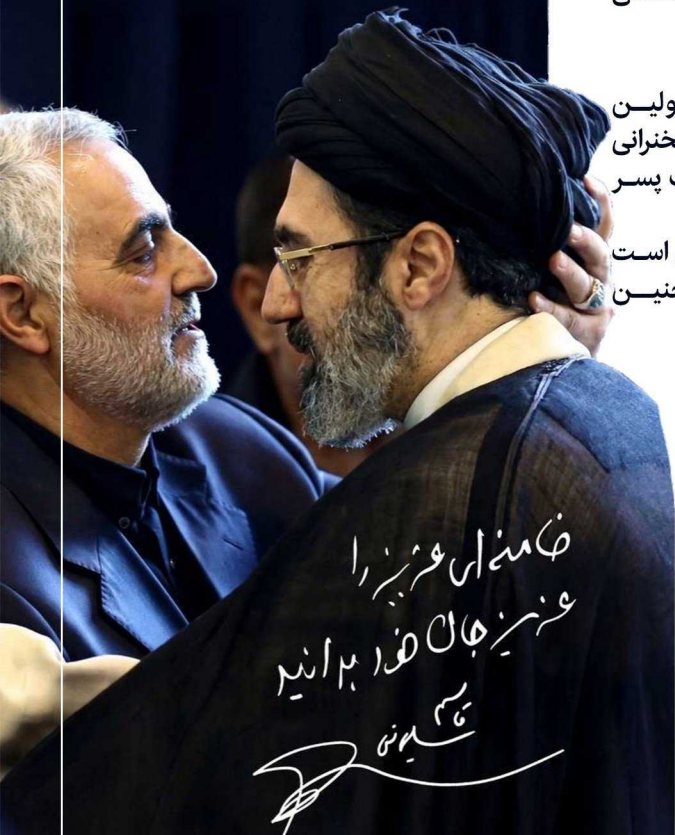
این بار «بک‌یاالله»‌ها را خالص‌تر از همیشه گفتیم و خدا را با «بالحسین»‌ها به مظلومیت سیدالشهدا (علیه السلام) قسم دادیم و از درگاهش خواستیم که به حق آن «بِالْحُجَّة»‌هایی که امسال بیشتر از هر سال دیگر درک کردیم، باقی مانده‌ی غیبت را بر ما ببخشاید که تنها گمشده‌ی مان در این زمانه‌ی بی‌وفا حضرت صاحب‌الزمان است...

شب بی‌ماه ما هر چند تاریک است اما دل نگهدارید، کسی خواهد رسید از راه، کسی خورشیدتر از ماه...



صالح بعد صالح

– به قلم یاس



ضمیمه‌ای عزیز را
عزیز جان قدرم ایند
تو همیشه هستی

و به‌راستی که
«چه مبارک سحری بود و چه فرخنده
شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند»

تجمع بیعت آغاز می‌شود. در نگاه و صورت‌های مردم خوشحالی و شعف موج می‌زند. مردم همان‌هایی‌اند که هفته‌ی پیش در این خیابان با هم اشک ریختند و خون‌گریه کردند، حالا همه معنی "إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا" را با گوشت و پوست خود حس کرده‌اند. و اما شعارها که حقیقتاً بی‌نظیر هستند:

«ولی دم ولی امر ما شد»
همه آمده‌اند تا بگویند برای بیعت آماده‌اند. بیعت با امام سیدمجتبی حسینی (مدظله‌العالی)، شاگرد آقای بهجت (ره) و فرزند برومند و شایسته‌ی رهبر شهیدمان (رضوان‌الله علیه). دل مردم قرص بود که راه رهبر ادامه دارد و بی‌کم و کاست دنبال خواهد شد.

مردم باور دارند که بعد از علی (علیه السلام)، مجتبی (علیه‌السلام) شیر جمل خواهد شد و خدا را بارها برای تداوم نعمتی به نام جمهوری اسلامی ایران شکر می‌گویند.

و ما بی‌صبرانه منتظر شنیدن اولین بیانات هستیم. دل‌مان برای سخنرانی‌های پدر تنگ است ولی بیانات پسر دل‌تنگیمان را کم می‌کند. سخنان رهبر، با جزئیات فراوانی است که به دل می‌نشیند. همچنین قاطعیت ایشان بسیار چشمگیر است.

همه دل‌مان با جمله «به هر صورت ما از دشمن غرامت خواهیم گرفت و اگر امتناع کند باندازه‌ای که تشخیص بدهیم از اموالش برخواهیم داشت و اگر آنهم مقدور نباشد به همان اندازه از اموالش را نابود خواهیم کرد.» قرص شد. راه پدر ادامه دارد. گر پدر رفت تفنگ پدری هست هنوز...

مدتی از نهم اسفند می‌گذرد و روزهایی که بسیار سخت و عجیب طی می‌شود، اما ما در تمام این مدت به مجلس خبرگان و ساختار نظام اسلامی اعتماد کردیم و باور داشتیم همان دست قدرتمندی که آقای شهید ما را بعد از امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) برگزید، باز هم فرد شایسته‌ی دیگری را انتخاب خواهد کرد. در این میان جلسات شورای موقت رهبری تشکیل می‌شود و ما، مبعوث‌شده برای پاسداری از اسلام و ایران، در پی ایفای نقش خود هستیم، در پی یافتن راهی برای جهاد، برای وطن. روزها می‌گذرند و دل‌ها بی‌قرار است. بیش از هر زمانی نیاز به تکیه‌گاه داریم، نیاز به ولایت، نیاز به رهبر. قلب‌ها هر روز بی‌تاب ترمی‌شوند تا به اولین شب قدر می‌رسیم. دعای افتتاح را زمزمه می‌کنیم، جوشن کبیر می‌خوانیم و شب را سحر می‌کنیم؛ شب قدری که فرشتگان در آن نازل می‌شوند. و حالا، لحظه‌ی اعلام سومین رهبر انقلاب اسلامی آنقدر خاص و استثنایی است که حال مردم را دگرگون می‌کند. مردم در خیابان‌ها مشغول احیای شب قدر هستند اما حالا همه چیز تغییر کرده‌است. انگار فرشتگان روح تازه‌ای به مردم دمیده‌اند. شاید جمعی از مردم پیش از این حتی اسم او را نشنیده بودند و یا حتی چهره‌ی ایشان را هم ندیده بودند، ولی محبتی در دل‌ها قرار گرفت که فقط می‌توان آن را به دست قدرت خدا نسبت داد، انگار که خداوند او را "محبوبة فی ارض و سماء" خود قرار داده بود.

و حالا ما مییم و مصداق بارز مکر خدا، عملیات روانی دشمن که از چندین سال قبل آغاز شده بود شکست خورده و تمام نقشه‌هایشان یک‌شبه نقش بر آب شده‌است.

ساعت از دو بامداد گذشته‌است اما می‌توان طلوع خورشید را در خیابان‌ها به نظاره نشست. گوشه‌گوشه‌ی این کشور در حال بیعت با امام خودشان هستند و اکنون این سکینه‌ی الهی است که در دل‌ها جای گرفته است.

قاف دال سین

به قلم فاطمه نیرآبادی

ای آمریکا، ای اسرائیل، ای دشمنان حقیقت!

تا پیش از این، گمان می‌رفت روز قدس فریاد مردم ایران تنها برای آزادی مظلومان فلسطین باشد، اما امسال تاریخ ورق خورد، روز قدس از مرزهای غزه فراتر رفت و به قلب ایران رسید؛ به خاکی که در همین ماه رمضان، هدف حمله‌ی موشک‌های شما شد.

شما با آتش خود، خانه‌ها را ویران کردید؛ آری، دیوارهایی که مأمین آرامش بود، فرو ریختند و کودکان بی‌پناه در میان خاک و دود جان دادند. در میناب، مدرسه‌ای دخترانه زیر سایه‌ی موشک‌های آمریکایی سوخت، و دفتر کوچکی رؤیاهایشان به خاکستر بدل شد. آن دختران شهید، حالا پرچم‌هایی هستند در دست فرشتگان؛ نشانه‌هایی از جنایتی که جهان هیچ پاسخ شایسته‌ی عظمتش به آن‌ها نداد.

اما ایران، برخلاف انتظار شما، خم نشد. از روستاهای کوچک تا خیابان‌های تهران و مشهد و اصفهان، مردم با زبان روزه، با قلب‌هایی تنیده از ایمان بیرون آمدند؛ نه در اندوه، که در خروشی مقدس. پیرو جوان، زن و مرد، حتی دانش‌آموزانی که هنوز داغ دوستان مینابی‌شان تازه بود، با لباس مدرسه به میدان آمدند؛ تا دنیا بداند که کودکان در سرزمین ما، به جای ترس، با شجاعت و آگاهی بزرگ می‌شوند.

پرچم‌های ایران و فلسطین در کنار هم به اهتزاز درآمدند؛ دو رنگ مقاومت، دو داستان درهم‌تنیده‌ی درد و امید.

در میان آن موج بزرگ مردم، تصاویر شهدا برق می‌زدند؛ در راس همه، رهبر شهیدمان آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (رضوان‌الله‌علیه)، که خون او چراغ راه ما شده است. آن چهره‌های نورانی، سکوت نداشتند؛ هر نگاه شهید، تازیانه‌ای بود

بر وجدان جهانی که به خواب سنگین خود ادامه می‌دهد.

امروز، شعار "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر اسرائیل" نه صرفاً صدای خشم، بلکه تلاوتی است مقدس از ایمان مردم. این ملت، از آتش بیرون آمده و زنده‌تر از همیشه است.

شما دیوارها را ویران کردید، اما ایمان ما را محکم‌تر بنا کردید.

شما کودکان مظلوم ما را کشتید، اما صدای آنان حالا از حلقوم میلیون‌ها نفر فریاد می‌شود.

شما به خانه‌ی ما تاختید، اما هر خانه‌ی ویران‌شده، امروز سنگر مقاومت است.

بدانید که ایران زنده است، بیدار است، و این خاک از دل خاکستر دوباره طلوع خواهد کرد.

روز قدس امسال، روز قدس مردم در آتش بود، روز قدس خشم شرافتمند، روز قدس عهد دوباره با خون شهیدان.

و این ملت، تا لحظه‌ی آزادی کامل قدس و انتقام خون فرزندان، هرگز آرام نخواهد گرفت.



اینک بهار

به قلم فانی

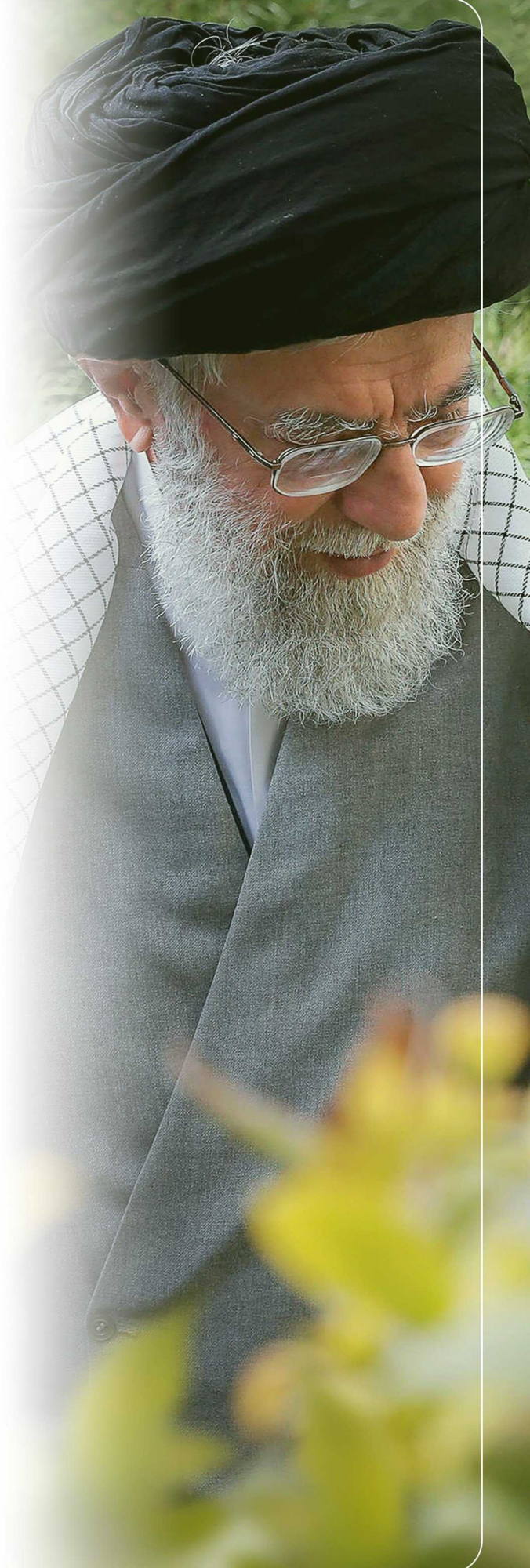
آیات قرآن نیست؟ آیا جز این است که خداوند اراده نموده آسمان و زمین به یاری ما بیایند؟ و آیا غلبه بر خدا و دینش ممکن است؟ حال آن که خودتان هم گفته بودید که «هر جا خدا باشد، پیروزی هست.» و سوگند به «ان معی ربی»^۱ انگشترتان که خدا با ماست!

و این اولین بار بود که در بعضی شهرها غرش زده‌وایی و انفجار را به جای صدای توپ تحویل سال تجربه کردیم و نخستین سال برای ما، فرزندان جوان شما، که پیام نوروزی‌تان را ندیدیم و نشنیدیم. از شما که پنهان نیست، دلهره داشتیم؛ نه فقط من، بلکه همه بی‌قرار بودیم. اولین بارها سخت است، برای ما که از همان سال‌های ابتدای زندگی به شما عادت کرده بودیم سخت‌تر. بهتر بگوییم، فکر نبودتان سهمگین و اندوهناک است.

به نام «الله» است؛ همان خدایی که علی‌الاعلی‌ست و نامش همواره بالا بوده و خواهد بود.

خدای وعده‌های صادق، در قرآن گفته است که «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».^۳ همان گونه که درختان مرده با گذر از سوز زمستان، رخت سبز بر تن و تاج شکوفه به سر خواهند گذاشت. چرا که این رسم روزگار است و من یقین دارم پرستو دوباره بر شاخسارها می‌نشیند و بانگ پیروزی سرمی‌دهد؛ «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۴ و فرموده بودید که «ان شاء الله به زودی زود، خداوند احساس پیروزی را در دل‌های همه‌ی مردم ایران رواج بدهد»، ان شاء الله! آسمان در اولین روز سال کمان هفت‌رنگ کشیده و سپر ابر بلند کرده است؛ «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا»^۵. مگر همه اینها

و حالا پس از تحویل سالی بدون شما، بهار در کوچه پس‌کوچه‌های ایران قدم می‌گذارد؛ شاید برای غبارروبی از خانه‌هایی که دیگر نیستند و یا برای تسلی دل خانواده‌های داغدار، برای رقصاندن پرده‌های سوخته یا نوازش گونه‌ی گلگون فرزندان میناب، برای در آغوش گرفتن غنچه‌های نشکفته‌ی پرپر یا بوسه بر رخ عکس‌های قاب شده بر دیوار. به هر نیت که هست من نمی‌دانم اما بی‌تردید این بار هم شقایق‌ها سرخی خود را از خاک پاک وطن می‌گیرند و می‌رویند. گفته اند «تا شقایق هست زندگی باید کرد»^۱ و زندگی جریان خواهد داشت. زندگی هست و خواهد بود حتی اگر غرق زخم باشیم، حتی اگر جگرهایمان خون شده باشد؛ «غرق زخمیم ولی قامتمان خم نشده»^۲ و خم نخواهیم شد چرا که پرچم در دستمان مزین



اما خدایی که پناه ترسیدگان و مونس غم‌زده‌هاست این بار هم قرار دل‌های بی‌قرارمان شد. مثل روز درختکاری که با نبودتان گذشت، یا محفل شعر امین که بی‌حضورتان برگزار شد یا دیگر روزهای پرخاطره‌ای که بعید می‌دانستم بدون شما زنده از آن بگذرم ولی گذر کردم؛ «شب‌های هجر را گذرانیدیم و زنده‌ایم/ اما را به سخت جانی خود این گمان نبود»!^۱ تقویم نو شد و باز هم جان ندام. چشم‌ها تر شد ولی خون نه، امامان آقاسیدمجتبی (حفظه الله) اجازه ندادند خون شود.

بعضی گفته بودند کاری می‌کنند که امسال، نوروز باستانی را هیچ «آخوندی» تبریک نگوید اما امام خامنه‌ای عزیزمان این بار هم تبریک گفت، فقط جوان‌تر از قبل! رهبر جوان انقلاب باز هم برایمان پیام فرستادند و چشم‌ها به ذوق درخشید و قلب‌ها ضریبان امید گرفت. قلم‌شان، لااقل برای من، با شما فرق دارد اما ارادتم به ایشان نه. پیامشان همچون کلامتان کامل و دقیق بود و چشم اندازشان مثل مسیر شما برای آینده میهن اولویت اقتصاد داشت؛ «اقتصاد مقاومتی در سایه وحدت ملی و امنیت ملی».

شما بیشتر از من به آداب ایران و ایرانی آگاه هستید چرا که ایرانی‌ترین فرد ایرانید. رسم است نوبهار که می‌آید رخت نو به تن کنیم، به دید و بازدید اقوام برویم، کام‌ها را شیرین کنیم،

از میان قرآن عیدی برداریم و... این بار به حرمت خون پاک جاری شده‌ی شما و عبارت شهید کنار نام مقدستان رخت نو اگر به تن کنیم جز به رنگ ماتم شما نیست، دیدارها را با یاد شهیدان، به ویژه رهبر عزیزتر از جانمان، تازه می‌کنیم، شیرینی ایام را خبر نصر الهی می‌دانیم و از صفحات قرآن فتح می‌خواهیم. همان‌گونه که ولی دم شما و ولی امر ما در پیام نوروزی اجازه دادند تازه‌عروس‌ها و نودامادها به خانه‌ی بخت بروند و دید و بازدیدها به رسم هرساله، اما این بار با عطریاد شهداء صورت گیرد.

«دلم قرار نمی‌یابد از فغان بی تو/ اسپندوار ز کف داده‌ام عنان بی تو»^۲ و «از شوق شکرخند لبش جان نسپردم/ شرمنده‌ی جانان ز گران جانی خویشم»^۳ اما «لب باز نکردم به خروشی و فغانی/ امن محرم راز دل طوفانی خویشم»^۴ با این حال «در لگد کوب حوادث جان دیگر یافتم/ چون غبار از زیر پای کاروان برخاستم»^۵.

آری آقای شهیدم، جان دیگر ما فرزند برومند شماست که با اقتدای به ایشان و به امید خدا «چمن به مشک بیامیز و لاله روشن کن/ به مژده‌ای که رسید از سلله‌ی گل یاس... که انتقام شهیدان گرفت لشکر عشق/ به شیوه‌ی ای که نمی‌بامش مثال و قیاس»^۶ را به قاب روزگار خواهیم کشید.



بی‌دارا

به همت نرگس خاکساریان

یک شایعه دشمن می‌انداخت فوراً این شایعه همه‌جا پخش می‌شد و همه آن را قبول می‌کردند.

اگر ملت هوشیاری لازم را داشته‌باشد، شایعه‌ی دشمن مثل برف و یخی زیر آفتاب است. چه کسی باید این کار را بکند؟ شما جوانان باید بکنید. بنده با شما جوانان عزیزمان حجت خدا را تمام می‌کنم.

پروردگارا! ما از راه و اراده و خواست تو به خاطر خواست دشمن برنخواهیم گشت. این ملت این‌طور دارد حرکت می‌کند و من این را مشاهده می‌کنم.

ما با قدرت این ملت در مقابل هیچ قدرت بزرگ جهانی احساس ضعف نمی‌کنیم!^۱

بنده دلم می‌خواهد شما دانشجویان روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد.

خدا را شکر می‌کنیم که شما دانشجویان بیدارید. اما دانشجویان! بیدار بمانید. دانشجویی که اصلاً نفهمد در دنیا چه می‌گذرد، این دانشجو دانشجوی زمان خودش نیست؛ مرد زمان خودش نیست. دانشجو باید احساس سیاسی داشته باشد. درک سیاسی داشته‌باشد. تحلیل سیاسی داشته باشد.

چیزی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) را شکست داد نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود و الا مردم که بی دین نبودند، تحلیل سیاسی نداشتند.



به قلم ریحانه همراهی

حافظه‌ی تاریخی معاصر ناشناخته

در اختیار مردم قرار می‌دادند. سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ عده‌ی زیادی از مردم در اثر **قرا** از بین رفتند و هر روز در خیابان‌های شهرها عده‌ای از بیماری جان می‌دادند. تا پایان جنگ این وضع در ایران استقرار داشت.

در شرح اوضاع کشور امیرعباس هویدا در خاطرات خود گفته است: «در سراسر تهران فقر، بدبختی و مرض بیداد می‌کرد. خیابان‌ها چنان مملو از گدا بود که هر موقع پیاده راه می‌رفتیم حداقل ۱۰ نفر از آن‌ها به دنبالمان روانه می‌شدند و مرتب التماس می‌کردند تا پولی بگیرند. جلوی در ورودی باشگاه‌های تفریحی سربازان متفقین هم اغلب تابلویی دیده می‌شد که رویش نوشته شده بود: «ورود ایرانی و سگ ممنوع است.»

ایران به قدری در پیروزی متفقین نقش داشت که به آن لقب **"پل پیروزی"** را دادند. هنوز ۱۰۰ سال از این سال‌های اشغال ایران نمی‌گذرد اما از لحاظ رفتاری آنقدر دور و با فاصله است که باورمان نمی‌شود که واقعا روزی بوده که نظامیان کشور از دفاع از وطن و خاک ایران زمین منصرف شده و ایران را دو دستی تقدیم متجاوزان کرده‌اند.

«ممکن است دو گونه ارتش وجود داشته باشد: یکی ارتش جمهوری اسلامی یعنی ارتش خدا، دین و معنویت، حقایق و ارزش‌های درخشان و دیگری ارتش استعمار، ارتش تجاوزگر، ارتش کفر، ارتش حزب بعث و ارتش محمدرضا. آن اولی که ارتش معنویت و ارزشهای انسانی است، کلمه‌ی طیبه است و هر جا پیدا شد، بدانید که رشدش تمامی ندارد و میوه دهی او حتمی است.»^۱

تیپ پیاده که با کشتی‌های جنگی از بصره حرکت کرده بودند، تصرف شد. ارتش انگلستان پس از تصرف آبادان به سمت اهواز به حرکت درآمد. نیروهای انگلیسی زمانی به اهواز رسیدند که رضاشاه دستور آتش بس صادر کرده بود، با این حال اهواز توسط بمبافکن‌های انگلیسی از هوا بمباران شد.

مجموع تلفات نیروهای انگلیسی طی عملیات اشغال ایران شامل ۵ افسر؛ یک افسر وابسته به نیابت سلطنت هند، یک نظامی انگلیسی و ۱۵ نظامی هندی (در مجموع ۲۲ نفر) بود. این در حالی بود که آمار رسمی تعداد کشته شده‌های ایران در طول چند روز نخست حمله ۶۵۰ نفر بود.

ارتش صدویست هزار نفری ایران که با میلیاردها ریال هزینه از مالیات زنان بیوه، دهقانان زحمتکش، کارگران و کارمندان تأمین شده بود، ظرف ۶ روز چون گلوله‌ی برفی در مقابل اشعه‌ی خورشید ناگهان ذوب شد و از بین رفت و به دنبال آن فرماندهی کل قوای خود را به اسارت و تبعید به جزیره موریس فرستاد! ارتشی که فقط برای سرکوب مردم، عشایر و زحمتکشان به وجود آمده بود حتی ۳ روز نیز نتوانست حالت دفاعی به خود بگیرد و **عقب‌نشینی یا فرار** کرد.

وقتی قوای روس، انگلیس و آمریکا وارد خاک ایران شدند بسیاری از ادارات، سربازخانه‌ها و بیمارستان‌ها در تهران و سایر شهرهای ایران در اختیار آن‌ها قرار گرفت، مواد غذایی مورد نیاز تجاوزگران از شهرهای ایران فراهم گردید و به دنبال این غارت بزرگ که شامل تمام ذخایر اساسی کشور می‌شد دو ماه بیشتر طول نکشید که ایران دچار کمبود شدید مواد غذایی و قحطی شد.

گرانی سرسام‌آور بود و نان و مواد غذایی را با کوپن

شهریورماه سال ۱۳۱۸ **جنگ جهانی دوم** با حمله‌ی هیتلر به شوروی آغاز شد. یک بار دیگر متفقین متشکل از شوروی، آمریکا و انگلستان، برای شکست آلمان نقطه‌ی مشترکی یافتند و در کنار هم قرار گرفتند. چرچیل، علی‌رغم اینکه به خوبی آگاه بود در صورت شکست روسیه، مسیر جنگ و شاید نتیجه‌ی نهایی آن به سود آلمان پایان خواهد پذیرفت، توان ایجاد جبهه‌ی جدیدی علیه آلمان در متفقین نمی‌یافت، بنابراین تنها یک راه وجود داشت و آن تقویت ارتش سرخ روسیه در مقابل آلمان بود. به دنبال این رویکرد باید **مسیری مهم برای انتقال ادوات** پیدا می‌شد. مسیرهای مختلف عبوری از ژاپن، افغانستان، اقیانوس هند و ... بررسی شد اما ایران بهترین گزینه بود:

۱. مسیر کوتاه‌تر
۲. وجود آبراهه‌ی حیاتی خلیج فارس
۳. استفاده از نفت غارت شده‌ی ایران
۴. وجود خط راه‌آهن در مسیر شمالی-جنوبی

با وجود اینکه ایران در ابتدای شروع جنگ **اعلام بی‌طرفی** کرده بود اما متفقین باید بهانه‌ای پیدا می‌کردند. آن‌ها وجود اتباع آلمانی در ایران را دلیل تجاوز خود اعلام کرده و در سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ شوروی از شمال و انگلیس از جنوب حمله را آغاز کردند. در چندساعت آغازین نبرد نیروی دریایی ایران منهدم شد، شمال ایران توسط روس‌ها به تصرف درآمد و شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل و ... بمباران و تسخیر شدند.

دولت ایران بلافاصله به ارتش خود **دستور ترک مقاومت** داد و سفرای ایران در انگلیس و شوروی سریعاً عدم مقاومت ارتش را به اطلاع دولت‌های مذکور رساندند. پالایشگاه آبادان در سحرگاه سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ توسط یک

